

فصل‌نامه علمی - تخصصی شیرین و شکر
سال اول، شماره اول، بهار ۱۴۰۱ (۳۳۰-۲۹۹)
مقاله پژوهشی

جهانی‌های زبان در مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا

زینب نوروزعلی^۱

چکیده

بحث جهانی‌های زبان در واقع پرداختن به خصلت‌هایی از زبان است که در تمامی زبان‌های طبیعی بشر در تمام مکان‌ها و تمام زمان‌ها مشاهده می‌شود. اگر یک نوشتار در تمامی زبان‌ها به یک صورت درک و دریافت می‌شود؛ می‌توان نتیجه گرفت که آن ویژگی بازتاب عملکرد ذهن نوع بشر است لذا از آن ویژگی می‌توان به عنوان یک خصلت جهانی برای زبان بهره برد. تا به حال در نزد زبان‌شناسان رویکردهای مختلفی نسبت به این ویژگی‌های مشترک بیان شده ولی دو نگاه شاخص رویکرد چامسکی و گرینبرگ است. رویکرد دیگر که در طول این مقاله معرفی می‌شود؛ رویکرد مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا است که با ارائه مصداق‌هایی پذیرفته شده از سوی اجتماع زبان سعی در بیان جهانی‌هایی دارد که علاوه بر بیان همگانی‌ها، رشد زبان در کودک را نیز توجیح و تبیین می‌کند. اهداف این مقاله علاوه بر معرفی جهانی‌های زبان، معرفی یک دستور زبان پیشینی است که بنیان روایت تمامی زبان‌ها به شمار می‌رود. نتیجه آنکه جهانی‌های چامسکی و گرینبرگ بر یک دستور زبان پسینی و قراردادی مبتنی است یعنی یک امر نسبی و یک امر نسبی را نمی‌توان به عنوان بنیان روایت زبان‌های طبیعی بشردر نظر گرفت.

واژه‌های کلیدی: همگانی‌های زبان، چامسکی، گرینبرگ، مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا

^۱ دکتری تخصصی زبان و ادبیات فارسی. Zjpll.ir@Gmalcom

۱- مقدمه

نوام چامسکی زبان‌شناس، فیلسوف و نظریه‌پرداز آمریکایی است. از او به عنوان پدر زبان‌شناسی مدرن یاد می‌شود؛ چامسکی مبدع «دستور جهانی» و «دستور گشتاری» معتقد است بر مبنای دستور جهانی زیر ساخت زبان با قوانین و اصولی ساخته می‌شود که کم و بیش در همه زبان‌ها با هم شبیه هستند. براساس دستور گشتاری، روساخت زبان با قواعدی پدید می‌آید که قواعد گشتاری نامیده می‌شود. این قواعد به بیان تغییراتی می‌پردازد که هنگام تبدیل ژرف‌ساخت به روساخت پیش می‌آید. بر مبنای این دستور، زمانی که جمله‌ای از زیرساخت به روساخت بدل می‌شود ممکن است یکی از تغییرات چهارگانه‌ی حذف، اضافه، جابه‌جایی و جای‌گزینی در آن اتفاق افتد. (افشاری، ۱۳۹۳: ۵۸)

چامسکی با پرداختن به مسائلی که افلاطون به آنها توجه کرده بود به یکی از سؤال‌های اساسی افلاطون باز می‌گردد. «چگونه ما با شواهدی چنین اندک، چنین دانش گسترده‌ای (از زبان) را در مدت کوتاهی کسب می‌کنیم. (چامسکی، ۱۹۹۱: ۵) پاسخ افلاطون به این سوال بخشی از نظریه‌ی مُثُل بود که براساس آن جهان واقع بازتابی از جهان حقیقت‌هاست. به این ترتیب دانش ما در اساس وابسته به تجربه ما از جهان واقع نبوده و مقدم بر آن است. (همان: ۱۰) اما از دیدگاه چامسکی، دانش عام زبانی فطری و به تعبیر قرن بیستم دارای رمزگان ژنتیکی است. بر این اساس، دانش عام زبانی که همان قوه‌ی نطق است؛ شالوده‌ای زیست‌شناختی در انسان دارد و در نتیجه زبان هم‌چون سایر اعضای ارگانیزم انسان مانند قدرت بینایی، عضوی از اعضای زیست‌شناختی است که چامسکی از آن به عضو ذهنی که به صورت ژنتیکی تعیین گردیده و با فرایندهای مغزی در ارتباط است؛ تعبیر می‌نماید. (چامسکی، ۲۰۰۰: ۷۶-۷۸) تجربه در شکل‌گیری دانش زبانی انسان نقش مولد نداشته بلکه نقش محرک را ایفا می‌نماید. از طریق تجربه است که دانش عام زبانی که چامسکی آن را دستور همگانی (grammar universal) و وضعیت صفر (state zero) می‌نامد. (همان: ۹۰) پس از دیدگاه چامسکی، دستور همگانی، دانش زبانی منحصر به نوع بشر است و با آن متولد می‌گردد و از آن با عبارت وضعیت/ حالت نخستین یاد می‌کند. (ر. ک. پاورقی، زاهدی، ۱۳۸۵: ۲۴)

لذا برای رسیدن به کفایت توصیفی یک زبان خاص، نظریه آن زبان (دستور آن زبان) باید وضعیت قوه زبانی را در آن حالت (حالت ثابت) توصیف نماید... برای دستیابی به کفایت توضیحی نظریه زبانی باید حالت نخستین (حالت صفر) قوه زبانی را نشان داد. (چامسکی، ۱۹۹۵: ۳) در این مقاله تلاش می‌کنیم که با توجه به مؤلفه‌های اصلی دو ژانر واژانه و شعر پدیدار حالت نخستین قوه زبانی را نشان دهیم و سپس براساس آن حالت نخستین بنیان‌های یک دستور زبان همگانی را تبیین کنیم.

۱-۱- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

پنجاه سال است که نظریه دستور زبان جهانی نوام چامسکی در عرصه تحقیقات زبان‌شناسی نظریه غالب است اما هر چه می‌گذرد نقص‌های جبران‌ناپذیر این نظریه بیش از پیش هویدا می‌شود. امروزه می‌توان گفت نظریه چامسکی به بن‌بست نهایی خود رسیده و به‌ویژه تحقیقات مربوط به زبان‌آموزی کودکان نشان داده روش کودکان برای یادگیری بسیار پیچیده‌تر از حرف‌های چامسکی است. در مقاله حاضر جهانی‌هایی که چامسکی در مورد دستور زبان ارائه کرده به چالش کشیده می‌شود. لذا ابتدا نظریات چامسکی و دیگران در این مورد بررسی و سپس با توجه به زبان‌شناسی فراساختارگرا و ژانرهای واژانه و شعر پدیدار که مبتنی بر مقولات پیشین ذاتی خلق شده‌اند و تابع هیچ دستور زبان پسینی نیستند؛ جهانی‌های چامسکی را مورد نقد قرار داده و جهانی دیگری تبیین می‌کند و به این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا جهانی‌های مطرح شده می‌توانند یک دستور زبان واحد و جهانی ارائه دهند که با توجه به آن یک متن در تمام زبان‌ها، در تمام مکان‌ها و زمان‌ها به یک صورت درک و دریافت شود؟

۲-۱- اهداف و ضرورت تحقیق

این نوشتار پژوهشی-تحقیقی در تلاش است تا بتواند با نقد و تحلیل نظریه‌هایی موجود در مورد دستور زبان، یک دستور زبان واحد جهانی، فراتر از ساختارهای

گونه‌گونی که بر زبان‌های دنیا حاکم است معرفی نماید. دستور زبان واحد جهانی، برای ایجاد ارتباط و آگاهی بر آگاهی و وسعت اندیشه و بینش یک امر اجتناب‌ناپذیر است.

۱-۳- پیشینه تحقیق

ضیا تاج‌الدین (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان تبیین خاست‌گاه همگانی‌های زبانی در پژوهش‌نامه آموزش زبان فارسی به فارسی‌زبانان، به بیان کاربردهای آن در آموزش زبان فارسی به غیر فارسی‌زبانان پرداخته است. همچنین ارسال گلفام (۱۳۷۹) در مقاله شباهت‌ها و تفاوت‌های جهانی‌ها در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، به جهانی‌ها و رده‌شناسی آنها پرداخته است. محمدعلی ترابی ندوشن (۱۳۸۲) در مقاله‌ای تحت عنوان دستور زبان معیار کارآیی و جهانی‌ها در مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز، به جهانی‌های زبان اشاره می‌کند. همان‌طور که ملاحظه شد در خصوص موضوع مقاله پیش‌رو هیچ پژوهش مشابهی صورت نگرفته ضمن اینکه تا کنون نقدهای فراوانی بر جهانی‌های مطرح شده توسط چامسی و گرینبرگ و دیگران مطرح شده اما هیچ یک نتوانسته‌اند یک دستور زبان واحد جهانی و پاسخ‌گو با مصداق عینی ارائه دهند. این مقاله بر آن است تا یک دستور زبان واحد جهانی و فراتر از آنچه تا کنون مطرح بوده ارائه دهد که در نوع خود یک پژوهش نوآور در زمینه دستور زبان است.

۲- بحث و یافته‌های تحقیق

در تجزیه و تحلیل زبان با استفاده از دستور گشتاری این فرض مبنا قرار می‌گیرد که تعداد مشخصی ویژگی‌های جهان شمول و همگانی در زبان‌های دنیا وجود داشته و شکل پیدایش آنهاست که با هم تفاوت دارد. زبان‌های جهان از نظر ساختمان متفاوتند؛ اما علی‌رغم وجوه اختلاف دارای وجوه اشتراکی نیز هستند. زبان‌شناسان این وجوه اشتراک را در نظریه‌هایی به نام نظریه‌های عمومی زبان تدوین کرده‌اند.

جهانی‌های زبان در مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا

نظریه عمومی زبان مدعی است که اصول آن بر کلیه زبان‌های جهان منطبق است. این نظریه توجیه می‌کند که زبان به طور مطلق چگونه کار می‌کند. هواداران دستور گشتاری بر این باورند که روش دستوری ایشان جهانی‌ست و می‌تواند مورد استفاده همه زبان‌ها قرار گیرد. به اعتقاد ایشان همه زبان‌های جهان شباهت‌های زیادی با یکدیگر دارند و البته این شباهت بسیار در ژرف‌ساخت آنها نهفته و اختلاف در روساخت وجود دارد. (افشاری، ۱۳۹۳: ۵۹)

در نگرش چامسکی (Chomsky, 1988: 24) تنها انسان‌ها دارای قابلیت ذاتی برای اکتساب زبان هستند. او عقیده دارد که قوه زبان بخش کاملاً ژنتیکی ساختار زیست‌شناختی ماست لذا این قابلیت را نمی‌توان هرگز آموخت بلکه به شکل ذاتی و ضمنی در اختیار ما قرار دارد. او معتقد است سرعت و دقت اکتساب فرهنگ لغت هیچ جایگزین واقعی برای دست یافتن به این نتیجه باقی نمی‌گذارد که کودک پیش از تجربه کردن، مفاهیمی در اختیار دارد و اساساً یادگیری برچسب‌های زبانی برای این مفاهیم از پیش در او موجود هستند. مطابق این نگرش کودکان به برخی از (conceptual apparatus) جهاز مفهومی اطلاعات زبانی دسترسی دارند که آن را از تجربه زبانی خود نیاموخته‌اند. (فسخودی، ۱۳۹۸: ۱۱۴)

چامسکی آن بخش از زبان که ذاتی آدمی می‌باشد را دستور جهانی نامید. به عقیده او زبان یک قوه ذاتی است یعنی انسان‌ها از بدو تولد دارای مجموعه‌ای از قواعد درباره زبان هستند که به آن دستور جهانی می‌گویند. چامسکی (Chomsky, 1976: ۳۸) دستور جهانی را به عنوان سیستمی از اصول، شرایط و قواعد می‌داند که مؤلفه‌ها یا خصوصیات تمام زبان‌های آدمی هستند و نه صرفاً حاصل اتفاق و تصادف بلکه به لحاظ زیست‌شناختی کاملاً ضروری هستند. بنابراین دستور جهانی را می‌توان به عنوان بیان ماهیت و اساس زبان آدمی در نظر گرفت. سیستم دستور جهانی در میان انسان‌ها یکسان و یکنواخت است و تعیین‌کننده آن است که اگر یادگیری زبان به نحو موفقیت‌آمیزی صورت گیرد، چه چیزی باید کسب شود. هر زبانی مؤید دستور جهانی است اگر چه دارای خصوصیات دیگری است که می‌توانند خصوصیات اتفاقی و تصادفی باشند. دستور جهانی مبتنی بر آن چیزی است که تمام زبان آدمی از آن ساخته شده است. چامسکی یادگیری زبان را همگام با جریان طبیعی رشد می‌داند که با دستور جهانی

تسهیل شده است. از نظر او هنگامی که کودک به والدینش گوش می‌کند ناآگاهانه و به شکل ضمنی نوعی از زبان را تشخیص می‌دهد که با آن سرو کار دارد و دستور زبان آن را به شکل صحیح به کار می‌برد. کودک این را به شکل شهودی و به شیوه ضمنی درک می‌کند. والدینش این اطلاعات را به شکل مستقیم به او نیاموخته‌اند بلکه کودک در معرض آنها قرار گرفته است. این مجموعه از ابزارهای یادگیری زبان از بدو تولد در کودک وجود دارد. که چامسکی (همان، ۱۳۸۹: ۲۴) از آن تحت عنوان ابزار فراگیری زبان سخن گفته است. به عقیده او کودک تعداد درستی از گزاره‌ها و عبارات و قواعد انتزاعی را از محیط خود جذب کرده و با کمک دستور زبان خود و به نحوی ضمنی و ناآگاهانه از آن برای خلق عبارات جدیدی استفاده می‌کند که پیش از آن هرگز آن را نشنیده است.

برای کشف جهانی‌های زبان تنها کافی است به بررسی دقیق چند زبان پردازیم. گروهی از زبان‌شناسان در تحلیل‌های خود به سطوح انتزاعی‌تر زبان توجه می‌کنند و علت وجود جهانی‌ها را نیز ذاتی بودن زبان می‌دانند. از سوی دیگر برخی زبان‌شناسان نیز مانند گرینبرگ بر این باورند که برای کشف جهانی‌های زبان باید داده‌های خود را از حداکثر زبان‌ها به دست آورد. اینان بر عکس گروه نخست علاقه چندانی به تحلیل‌های انتزاعی ندارند و بیشتر به سطوح ملموس‌تر زبان می‌پردازند. (گلفام، ۱۳۹۷: ۱۰۱) لذا می‌توان انواع جهانی‌ها را به سه دسته تقسیم کرد:

۲-۱- جهانی‌های صوری و جهانی‌های بنیادین

جهانی‌های بنیادی در مفهوم کلی عبارتند از مقولاتی که اصل و اساس زبان بشر بر آنها استوار است و در واقع ماده اصلی زبان تلقی می‌شوند. برای نمونه حوزه‌ی نحو، مقولاتی مانند اسم، فعل، گروه اسمی، فاعل و مفعول همگی جهانی‌های بنیادی محسوب می‌شوند. در تعریف جهانی‌های بنیادی باید دو نکته را مد نظر داشت: از یک سو یک جهانی بنیادی می‌تواند مقوله‌ای باشد که در همه زبان‌ها وجود دارد. (مانند وجود واکه در همه زبان‌ها) و از سوی دیگر می‌تواند شامل مجموعه‌ای از مقولات زبانی باشد که هر زبان انتخاب خاص خود را از آن انجام می‌دهد. (همان: ۱۰۲)

جهانی‌های صوری در واقع محدودیت‌هایی هستند که زبان‌شناس در تحلیل زبان برای قواعد دستور زبان در نظر می‌گیرد این بدان معناست که جهانی‌های صوری ابزار تحلیلی زبان است که با فرض آنها به عنوان ساخت‌های نظری امکان تحلیل زبان و همچنین تبیین واقعیت‌های زبانی فراهم می‌شود. برای مثال می‌توان مؤلفه‌های مختلف زبان (نحو، واج‌شناسی، صرف، معنی‌شناسی) تعداد گشتارها و نوع آنها و چگونگی عملکرد آنها را جهانی صوری در نظر گرفت. (همان)

۲-۲- جهانی‌های مطلق و جهانی‌های نسبی

منظور از جهانی‌های مطلق آن ویژگی‌های زبانی است که بدون استثنا در همه زبان‌های طبیعی به چشم می‌خورند. چند نمونه از جهانی‌های مطلق عبارتند از:

- الف- در همه زبان‌ها هم‌خوان و واکه وجود دارد.
- ب- در همه زبان‌ها تمایز بین اسم و فعل وجود دارد.
- پ- در همه زبان‌ها ساخت پرسشی وجود دارد.

فرض بر این است که جهانی‌های مطلق در همه زبان‌ها و در همه زمان‌ها مصداق دارند.

جهانی‌های نسبی آن ویژگی‌های زبان‌اند که در اغلب زبان‌های طبیعی وجود دارند اما استثنای پذیر هستند. به همین دلیل به این ویژگی‌های زبانی گرایش نیز گفته می‌شود. (همان) از جمله جهانی‌های نسبی عبارتند از:

- الف- اغلب زبان‌ها در نظام آوایی خود واکه افراشته پیشین (آ) دارند.
 - ب- اغلب زبان‌ها مقوله نحوی صفت دارند.
 - پ- اغلب زبان‌ها از آهنگ خیزان برای جمله‌های بله/ خیر استفاده می‌کنند. (همان):
- (۱۰۳؛ مدیسون، ۱۹۸۴)

جهانی‌های تلویحی و جهانی غیرتلویحی

برخی از جهانی‌های تلویحی که توسط گرینبرگ معرفی شده است مطلق و برخی نسبی‌اند.

۲-۳- جهانی‌های زبان‌شناسی فراساختارگرا

برخلاف آنچه زبان‌شناسان در مورد نظریه‌های عمومی زبان یا همگانی‌های زبان بیان می‌کنند همگانی‌های زبان در دستور زبان موجود نیستند شاید زبان‌های دنیا دارای اشتراکاتی در دستور زبان و شاخه نحوی آن باشند. اما بحث بر سر آن حالت صفری است که روستاخت و انواع سازه‌های نحوی و صرفی شکل نگرفته‌اند و اگر کودک کلماتی را بر زبان می‌راند بر طبق روستاخت تعریف شده از سوی زبان‌شناسان نیست زیرا ژرف ساخت یا همان معنا که در کلمه-پدیدارها نمود یافته است در آوان کودکی (دو تا چهار سالگی) تابع دستور زبان نحوی و پسینی نیست بلکه تابع دستور زبان نقطه‌ای و پیشین ذاتی است اگر به مراحل زبان آموزی کودک دقت شود:

مرحله اول: کودک از زمان تولد تا دوازده ماهگی در مرحله پیش زبانی قرار دارد. در این مرحله بیشتر با اطرافیان ارتباط برقرار می‌کند. یا در حدود شش ماهگی شروع به تولید صداهای نامفهومی می‌کند. الگوهای آهنگین معمولاً از نه ماهگی به بعد در کودک ظاهر می‌شود... به تدریج صداهایی که کودک به طور تصادفی به زبان می‌راند، جای خود را به آواها و سپس کلماتی می‌دهد که به اعمال، اشیاء یا رویدادها اطلاق می‌شود... (زندى، ۱۳۸۱: ۴۶)

مرحله دوم: گفتار تک واژه‌ای، گفتار تک واژه‌ای به وسیله بچه‌ها بین ۱۲ تا ۱۸ ماهگی مورد استفاده قرار می‌گیرد. مثلاً برای جمله «من آب می‌خورم» فقط از واژه آب استفاده می‌کنند. استفاده از یک کلمه به منظور اشاره به یک پیام معنی‌دار «گفتار تک واژه‌ای» نامیده می‌شود... (فریس، ۲۰۰۱: ۱۸۲)

مرحله سوم: می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که کودک در این سه مرحله و پیش از فراگیری دستور زبان و ساختار زنجیره گفتار از دستور زبان نانوخته‌ای استفاده می‌کند که در تمام کودکان به یک صورت مورد استفاده قرار می‌گیرد. در واقع می‌توان از این دستور زبان به دستور زبان نقطه‌ای یاد کرد. در دستور زبان نقطه‌ای نحوه قرار گرفتن کلمات در ساختار زبان پراکنده و نقطه‌وار است اما پراکنده‌گی آن تابع نظم است که جوهره معنایی ایجاد می‌کند در واقع یک نوع نظم خودانگیخته و درون‌خیز کلمات برای هم‌افزایی کلمات، درست نقطه مقابل محورهم‌نشینی در ساختار زنجیره گفتار که در آن کلمات در کنار همدیگر قرار می‌گیرند تا معنای جمله منتقل شود.

در واژانه کلمات طبق این نظم خودانگیخته در محور هم‌افزایی و تحت دستور زبان نقطه‌وار معنای مورد نظر را منتقل می‌کنند. مثلاً کودک برای بیان آنکه آتش انگشتش را سوزانده است تنها با استفاده از دو کلمه معنای مورد نظر را انتقال می‌دهد و ضمن اشار به پدیدار آتش و انگشتش در واقع و در ژرف ساخت ذهنش بیان کرده است که با دست زدن به آتش، آتش دستش را سوزانده است.

با بهره‌گیری از این دستور زبان پیشین ذاتی مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا دو ژانر واژانه و شعر پدیدار را پیشنهاد کرده تا اثبات شود که مرحله تک کلمه‌ای و جملات اولیه در کودک حامل همگانی‌هایی برای زبان هستند که بدون در نظر گرفتن زبان، زمان و مکان می‌توانند معنا را در قالب دستور زبان نقطه‌وار انتقال دهد و سرایش انواع واژانه در فرم‌ها و ساختارهای گونه‌گون مصداق این دستور زبان پیشینی می‌باشد.

۲-۳-۱- واژانه

واژانه ژانری در مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا است که با فراروی از اصول دستور زبان ساختارگرا تبیین یافته است. واژانه به سبب آنکه هویت کلمه را نه در ساختارهای گونه‌گون متن و جملات بلکه در بعد ثابت فراساختار- دستوری آنها می‌بیند؛ به هیچ وجه وارد حیطه دستور زبان ملتی نخواهد شد که بخواهد در ارکان آن دخل و تصرف کند. واژانه پیشاپیش تمام تعاریف دستوری و ارکان دستوری زده کلمات را در اپوخه بی‌واسطه نگری می‌گذرد و در آن کلمه ماهو کلمه بی‌هیچ تعریف، تقید و شرط دستوری در کنار دیگر کلمات که هم‌وند، هم‌باور و هم‌روند او در نادرستور بودگی هستند گرد هم آمده و با پس زدن دانش‌ورانه هر گونه چارچوب و فرمول پیشینی دستوری (دستور زبان نحوی و صرفی) برای خلق ارتباط کلمات با هم در هر اثر گونه‌ای دیگرگون از ارتباط پسینی را بنا بر وضعیت‌های قرار گرفتن بی‌سابقه خود و دیگر کلمات حضور یافته در متن می‌آفریند. (همتی و رشیدی، ۱۴۰۰: ۹۵) ویژگی‌های واژانه عبارتند از:

الف- فراروی از ساختار دستور زبان: ژانر فراساختارگرایانه واژانه با فراروی از ساختار دستور زبان از تمام ساختارهایی که دستور زبان بر کلمات تحمیل کرده؛ فراروی می‌کند. روح ساختار دستوری، معنا و چگونگی جایگزینی و جایگشت کلمات

را در بند کشیده است. آن‌چنان که کلمه بدون ساختار دستور چه در حیطة صرف چه در حیطة نحو برای کلمات معنایی در برای حیطة نحو کلمات معنایی مستقل و پویا یافت نمی‌شود. این درحالی است که اصل حقیقت عمیق معنایی در ساحت مقام جامع وجودی و متکثر موجودی در هرم مادرمائیک آن دارای ابعاد ثابت معنایی و بی‌نهایت بعد متغییر معنایی است. ابعاد ثابت حقیقت معنایی کلمات در بند هیچ ساختار از پیش تعریف شده‌ای نیستند زیرا وجه فراساختاری، فرامکان و فرازمان و فرابعدی عمل می‌کند اما ابعاد متغییر حقیقت عمیق معنایی در ساحت مقام متکثر موجودی ساختارگرایانه عمل می‌کند. (ر.ک. مقدمه چهارم مسیح: هاشمی، ۱۴۰۰: ۱۵۲)

ب- فراروی از قواعد همنشینی و جانشینی: در ژانر فراساختاری واژانه، با محور همنشینی و جانشینی روبه‌رو نیستیم. کلمات در محورهای عمودی و افقی مکان مختص به خود را دارند و معنا در همنشینی کلمات منتقل نمی‌شود بلکه در ارتباط هم‌افزای کلمات با یک‌دیگر منتقل می‌شود. در واقع ماهیت ارتباط در بین کلمات دچار استحاله و تغییر شده زیرا در ساختار همنشینی ماهیت رابطه بر اساس ترکیب اجزاء استوار است. در واژانه ماهیت ارتباط بر مبنای هم‌افزایی و خودافزایی کلمات قرار گرفته، بنابراین برخلاف قاعده همنشینی سوسور، معنا در ترکیب و همنشینی با سایر کلمات منتقل نمی‌شود بلکه در اثر ارتباط هم‌افزایی و جایگشت کلمات در مکان و زمان و موقعیت مناسب با یک‌دیگر منتقل می‌شود. (همان: ۱۵۳)

پ- خودافزایی-هم‌افزایی: در رابطه هم‌افزا-خودافزا کلمات با بازگشت آوانگارد به ساحت وجودی خود یعنی مقام جامع وجوی کلمه- ساحت فراساختاری یا همان مرحله تک‌واژه‌ای زبان آموزی کودک- با توجه به مکان، زمان و موقعیت رابطه هم‌افزا با دیگر کلمات، پتانسیل‌های وجودی خویش را آشکار می‌کنند. از جمله این ساحت‌ها، ساحت معنایی، ساحت تصویر، ساحت موسیقی، ساحت فرم، ساحت ساختاری، ساحت حسی، ساحت تخیلی، ساحت اندیشگانی و... (همان: ۱۵۴)

از نگاه نگارنده با توجه به این اصول واژانه را که نشأت گرفته از مرحله تک‌واژه‌ای زبان آموزی کودک است می‌توان برای زبان، همگانی‌هایی تعریف و تدوین کرد که عبارتند از:

۱- هیچ کلمه‌ای پیشاپیش فعل، اسم، حرف اضافه، قید، صفت و... نیست و خصلت نحوی ندارد.

۲- جایگاه هیچ کلمه‌ای پیشاپیش در ساختار زنجیره‌گفتار و دستور زبان تعریف نشده زیرا ساختار زنجیره‌گفتار یک مقولهٔ پسینی و براساس قراردادهای تدوین شده است.

۳- کلمه فراتر از هر قراردادی (متن) دارای معناست و قراردادهای ساحت متغییر ابعاد فراساختاری کلمه است. یعنی سنت‌های متن ساحت متغییر ابعاد ثابت را نمود بخشیده است. سنت‌های متن شامل انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه است که فاعل شناخت و هر آنچه از هستی درونی و بیرونی متعلق شناخت قرار می‌گیرد باید از این هفت مجرای پیشینی بگذرد که سه مجرای بنیادین آن عبارتند از:

الف- خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانهٔ زبانی

ب- خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه اندیشگانی (مذهب، عرف، آیین، و ...)

پ- خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه رسانه‌ای (حضور و غیرحضور)

در واقع ما در تمامیت این ساحات توهم شناخت بی‌واسطه هستی داریم و غالباً سوژهٔ تابع‌شناسا هستیم لذا با توجه به این جهانی‌های مطرح شده، به مراحل زبان آموزی کودک نگاهی گذرا خواهیم داشت.

می‌توان گفت که واژه بر مبنای ابعاد ثابت مقولات جهانی تمام زبان‌ها (زبان به مثابهٔ ما هو زبان) شکل گرفته که در جوهره‌های متعدد کلمات به صورت مقولاتی پیشینی به ودیعه نهاده شده اما جهانی‌هایی که چامسکی و گرینبرگ معرفی کرده‌اند چه جهانی‌های مطلق و چه جهانی‌های نسبی براساس دستور زبان (نحوی و صرفی) شکل گرفته که براساس نظریات زبان‌شناسانی چون فردینان دوسوسور خود زبان یک قرارداد است.

لذا دستور زبان یک قاعده است که نقش این کلمات قراردادی را تبیین و توجیح می‌کند و چامسکی و دیگر کسانی که همگانی‌هایی برای زبان به ما هو زبان تعریف

می‌کنند؛ اساس همگانی‌های زبان را دستور زبانی می‌دانند که براساس زمان و مکان خود یک قرارداد است و نمی‌توان آن را به عنوان بنیان‌روایت تعریف کرد. در واقع اگر بخواهیم با کلید واژه‌های ارسطویی صحبت کنیم باید گفت که خود زبان تا پیش از مکتب اصالت کلمه عرض می‌باشد و دستور زبان نقش‌های این اعراض را مشخص می‌کند. در حالی که در مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا کلمات دارای جوهره‌های متعدد (معنایی، گفتاری، نوشتاری، حرکتی و...) می‌باشد و همگانی‌های زبان به گونه‌ای بنیان‌روایت تمام زبان‌ها در تمام مکان‌ها و زمان‌ها هستند.

۲-۳-۲- شعر پدیدار

شعر پدیدار نوعی آشنایی‌زدایی از دستور زبان است که در آن فقط کلماتی حق هم‌افزایی برای تولید معنا دارند که کلمه- پدیدار باشند یعنی در هستی پدیده‌های ذهنی یا عینی را کشف کرده و انعکاس داده باشند؛ بنابراین تا آنجا که امکان دارد از آوردن هر کلمه درون زبانی (انواع حروف اضافه و ربط و...) فاصله می‌گیرد. خلق شعر پدیدار بر دوش افعال و اسم‌ها است. در واقع گونه‌ای شعر است که در آن، کلمه- پدیدارهای زبان که کشف جهان انسانی نسبت به هستی‌اند؛ در اوج ارتباط بی‌واسطه با جهان‌های ذهنی-عینی و زبانی تا آنجا که امکان دارد تمام واژگان نامستقل و درون زبانی صرف را که فقط و فقط مسئولیت پیوند کلمات را در چهارچوبه‌های دستوری بر دوش می‌کشند؛ در اپوخته می‌گذارد تا کلمات کشف یعنی کلماتی که برآیند مقوله‌سازی زبانی هر ملتی برای درک و کشف هستی‌اند؛ خود را در زبانت زبان در جهان شعری به عریانیت و آشکارگی برسانند و ابعاد عمیق ثابت و متغییر معنایی- مفهومی- ماهیتنی خویش را نمود دیگرگون بخشند. (ر. ک مقدمه به قلم آرش آذریک: همتی و رشیدی، ۱۴۰۰: ۱۱۴)

این ژانر به دستور زبان دستور می‌دهد که تا حد ممکن فقط در/ با اسم‌ها و افعال حرکت کند. بدون هرگونه وابستگی و دل بستگی به کلماتی که ذاتاً هیچ هویتی غیر از جهان درون دستوری ندارند. (همان) جهانی‌های استخراج شده از شعر پدیدار عبارتند از:

الف- بنیادی‌ترین جملات در تمام زبان‌ها از اسم و فعل تشکیل یافته است.

ب- تمام زبان‌ها مقوله نحوی اسم و فعل دارند.

پ- انواع حروف اضافه بر ساخت‌هایی پسینی و قراردادی زبان بوده و پیشینی نیستند.

ت- بنیادی‌ترین جملات در تمام زبان‌ها (اسم + فعل) یک گزاره وجودشناختی است.

با توجه به بنیان‌ها و همگانی‌هایی که از دو ژانر واژانه و شعر پدیدار به دست آمد می‌توان گفت جهانی‌های زبان فراتر از مطلق و نسبی یک حقیقت عمیق است که ابعاد ثابت و بی‌نهایت بعد متغییر داشته؛ با حفظ و همراهی همواره ابعاد ثابت می‌توانند بی‌نهایت ساحات متغییر را نمود زایشی، ریزشی، بارشی، رویشی، تابشی و... ببخشند و ابعاد ثابت جهانی‌های زبان خصلت فراساختارگرایانه دارد و ابعاد متغییر همان دستور زبان قراردادی است که در هر زبان و مکان و زمانی متغییر بوده و موجودیت مشکک درون ساختاری دارد.

بنابراین رویکرد واژانه‌محورانه و پدیدارمدارانه مشق و تمرین‌هایی فراساختارگرایانه برای ارتباط بی‌واسطه با هستی (ارتباط کودکانه) است که آشنایی‌زادایی در تمام پیش‌پنداره‌های بشریت برای تحقق‌نگاهی طبیعی در ساحت پدیدارشناسی به هستی است. در دستور زایشی، زبان‌شناس به دنبال توصیف یک زبان خاص نیست، بلکه به دنبال نظریه‌پردازی درباره زبان است. در زبان‌شناسی زایشی نحو از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. واحد نحو واحد زایای زبان است که براساس آن می‌توان با استفاده از قواعد محدودی، بی‌نهایت جمله تولید کرد. زبان‌شناسی زایشی واحدهای زبان را مستقل می‌داند به عبارت دیگر زبان دارای بخش‌های واجی، صرفی، نحوی و معنایی است که بخش‌هایی جدا و مستقل از یک‌دیگرند. به اعتقاد چامسکی در ذهن قوای مختلفی همانند: هوش، تفکر، استدلال منطقی، فرآیندهای روان‌شناختی درک و تولید گفتار، حافظه طولانی مدت و اصول کلی یادگیری و مفهوم‌سازی وجود دارد. قوه نطق نیز یکی از این قوا است. از نظر چامسکی هر یک از این بخش‌ها عملکرد مستقل از یک‌دیگر داشته و در عین حال با یک‌دیگر در تعاملند. (شیخ سنگ تجن، ۱۳۹۴: ۲۶۴)

با توجه به بنیان‌های زبان‌شناسی فراساختارگرا ساحت‌های گونه‌گون زبان هر یک به صورت تشکیک مادرمائیک از بنیانی به نام کلمه-پدیدار آغاز شده و در نهایت به

لوگوس که مقام جامع تمامی معانی است؛ منتهی می‌شود. لوگوس نیز از مای بالاتر از خود وجود یافته است و تعیین انضمامی دارد. پس توجه و تمرکز بر یک ساحت زبان‌شناس را از پتانسیل‌ها و نقاط قوت دیگر ساحت‌ها باز می‌دارد و به تک ساحت‌نگری و در چارچوب سیستم قرار گرفتن سوق می‌دهد. یعنی تابع شناسا شدن را به فاعل شناسا شدن و رویکرد فراساختارگرایانه داشتن؛ ترجیح می‌دهد. بنابراین در زبان‌شناسی فراساختارگرایانه بخش‌های متعدد زبان (صرفی، نحوی، معنایی و...) رابطه‌ای خودافزا-هم‌افزایانه دارند زیرا درک و دریافت هر یک از این بخش‌های زبان توسط ساحتی از درون‌گاه آدمی درک و دریافت می‌شود و چون ساحت‌های متعدد درون‌گاه آدمی همانند ارگان‌های بدن رابطه‌ای هم‌افزایانه دارند؛ پس نمی‌توان گفت این ساحت‌ها از هم مستقل هستند بلکه هریک ساحتی هستند که به صورت تشکیک مادرمانیکی ظرفیت‌های موجودی زبان را نمود بخشیده‌اند و در خدمت وجود فراساختارگرایانه هستی آدمی هستند.

لذا درون‌گاه آدمی نیز که منشاء هوش، استدلال منطقی و فرایندهای روان‌شناختی درک و تولید گفتار، حافظه طولانی مدت و اصول یادگیری و مفهوم‌سازی هستند رابطه‌ای خودافزا در عین و حین هم‌افزایی و هم‌افزایی در عین و حین خودافزایی دارند. در این نوع رابطه ساحت‌های درون‌گاه، چه از لحاظ کارکرد و چه از لحاظ ریشه‌گاه از هم‌دیگر مستقل نبوده بلکه بایکدیگر تعامل دیالکتیکی دارند لذا به تبیین و تحلیل تمام ساحت‌های نظام‌یافته اجتماع (اجتماع انسانی، اجتماع زبانی، و...) می‌پردازد و هستی جهان انسانی را نه برساخته برآیند ساختارهای مطلق پیشین که نظام‌های جبرگرا سامان داده؛ می‌داند و نه به نسبت ساختارهای پسینی باورمند است که نظام‌های خردگرا را شکل بخشیده است. بنابراین بر بنیان حقیقت عمیق، جهان انسانی را براساس خودافزایی در عین و حین هم‌افزایی و هم‌افزایی در عین و حین خودافزایی می‌داند. این نتیجه را به زبان و ساختارهای شکل گرفته در زبان و به قوه‌های درک و دریافت آدمی نیز تسری داد.

در مطالعه‌ی نحو براساس قواعد ساخت گروهی یا قواعد سازه‌ای، واژه‌ها با یک‌دیگر ترکیب می‌شوند و واحدهای بزرگ‌تری تولید می‌شود. قواعد نحوی، جمله‌های زبان را به کمک مقوله‌های نحوی مانند: اسم، فعل، صفت و حرف تعریف توصیف می‌کند. به

این ترتیب قواعد سازه‌ای عناصری از مقولات مناسب واژگان را انتخاب می‌کند و آنها را در نمودارهای درختی قرار می‌دهد. گشتار، کلیت جمله را مورد بررسی قرار داده و شرایط را برای به وجود آوردن جمله‌ای جدید از درون جمله‌های قدیمی فراهم می‌کند. قواعد گشتاری جمله‌های زیر ساخت را به جمله‌های روساخت تبدیل می‌کند. کاربرد قواعد گشتاری همگانی بوده و بنابراین ذاتی محسوب می‌شوند. ساختار سلسله مراتبی نقش ویژه‌ای در نظریهٔ جدید نحو چامسکی دارد. چامسکی معتقد است که مطالعهٔ همگانی‌های زبان بشری مهم است. (همان: ۲۶۴)

با توجه به اینکه مکتب زایشی-گشتاری چامسکی بر مبنای قواعد هم‌نشینی و جاننشینی و قواعد دستور زبان شکل گرفته‌اند و قواعد دستور زبان و قواعد هم‌نشینی جاننشینی پس از مرحلهٔ تک کلمه‌ای و جملات پدیداری است. در واقع می‌توان گفت قواعد دستور زبان مربوط به ساحت اجتماعی کلمات یعنی زبان است و این قواعد تحت قراردادهای انسانی بر کلمات تحمیل شده‌اند. مثلاً در جمله سازه‌های اجباری عبارتند از: هسته و گروه متمم، در حالی که صفت و بند موصولی، قید و بند قیدی، حروف اضافه و بند حروف اضافه‌ای همگی سازه‌های پسینی و درون زبانی هستند که بدون حضور آنها نیز جمله می‌تواند پیام خویش را انتقال دهد لذا دستور زبان و انواع نقش‌هایی که برای کلمه تعریف شده؛ حاصل قرارداد و پسینی می‌باشد. اگر چه ویژگی کلان زبان‌های دنیا باشد... و نمی‌توان از قواعد گشتاری به عنوان ذاتی یاد کرد. بلکه تنها از اسماء و افعال که کلمه-پدیدار هستند می‌توان به عنوان ذاتی یاد کرد. پس نمی‌توان از قواعد دستور زبان که حاصل بده بستان اجتماع کلمات و حاصل قرارداد است به عنوان جهانی‌ها و همگانی‌های زبان یاد کرد.

چامسکی به فراگیری زبان کودک، به عنوان تکمیل جزئیات نسبتاً آسان در یک طرح ساختاری از پیش تعیین شده می‌اندیشد. وی معتقد است که اصول و خصوصیات زبان در انسان، ذاتی است و به طور ارثی برنامه‌ریزی شده و محیط پیرامون کودک، نقش محرک را برای یادگیری زبان مادری ایفا می‌کند. کودک مجموعهٔ محدودی از اطلاعات را از محیط زبانی خود فرا می‌گیرد و قادر است ترکیبات جدیدی بسازد. وی معتقد است نظریهٔ همگانی‌های نحوی با استعداد زبانی ذاتی مطابقت دارد. دستور هر

زبان شامل اصولی است که براساس آن کودک قادر به فراگیری هر زبانی است. در نتیجه نیازی به آموزش این اصول نیست. (همان: ۲۶۵)

کودک به محض به دنیا آمدن درون خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی زبانی با رویکردی فراسوژه‌نگرانه، خود را درون قواعد و قراردادهای زبانی، اندیشگانی، قومی، مذهبی، رسانه‌ای، روانی-جنسیتی و... می‌یابد که بر کودک اشراف محیطی دارند. در واقع این قواعد و قراردادهای یا ساختارها کودک را به یک تابع شناسا تبدیل می‌کند. تابع شناسا در کاربرد کلمات در چگونگی ساخت و پردازش زنجیره گفتار، تابع شناسا در کاربرد قواعد نحوی در چگونگی ساخت و پردازش زنجیره گفتار، و حتی تابع شناسا بودن در تابعیت از زبان مادری و... در واقع فراسوژه در قالب انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه ما را می‌اندیشند؛ می‌فعلند، می‌مکانند، می‌زمانند. یعنی هر فعلی که از ما سر می‌زند ابتدا فراسوژه آن را در کودک اندیشیده است و سپس به مرحله اجرا درمی‌آورد و به گونه‌ای (طولی-عرضی) هم هستی مادرماتیک دارند و بدون هم و مستقل از هم نمی‌توانند حضور دیالکتیکی داشته باشند.

همچنین در این دستور نحو به عنوان زیاترین بخش زبان تلقی گردید و کانون مطالعات نظری و توصیفی واقع شد. (شیخ سنگ تجن، ۱۳۹۴: ۲۶۴)

برخلاف نگاه چامسکی زیاترین ساحت کلمه و تبع زبان، جوهره معنایی آن است و اگر بخواهیم با کلید واژگان ارسطویی بیان‌دیشیم؛ قواعد نحوی و زبان، در واقع عرض شمرده می‌شوند و لذا عرض و چیزی که بر خود قائم نباشد چگونه محمل زیای زبان قرار می‌گیرد؟

اما جوهره معنایی به صورت تشکیکی مادرماتیک به لوگوس یا مقام جامع وجودی می‌رسد و لوگوس نیز تحت نظام مادرماتیک بالاتر از خود قرار دارد که فرازمان، فرامکان، و فرابعد است. پس یک ساحت محدود در زمان و مکان که حاصل قراردادهای باشد نمی‌تواند ساحت زیای کلمه به حساب آید. بلکه کنش ما یعنی ظرفیت موجودی ما تعیین کنشی لوگوس است و در این کنش اگر تعیین ما به هرکدام از ساختارها (آوایی، نحوی، واجی، نشانه‌ای و...) محدود شود؛ از سایر ظرفیت‌ها محروم خواهیم شد و اگر با نگرش فراساختارگرایانه در این فراشدن حرکت کنیم؛ فرد می‌تواند امکانات

وجودی بیشتری را دریافت کند و کنش‌های بیشتری را نمود ببخشد. محدود کردن خود به یک ساحت از زبان منجر به کاهش ظرفیت‌های موجودی زبانی می‌شود. فراساختارگرایانه رفتار کردن یعنی از خیلی از ساحات و امکانات وجودی (روح هستی) بهره ببریم و ظرفیت‌های موجودی (ساحات تنانگی) در اینجا زبان را افزایش دهیم. با این توضیح که امکانات وجودی یعنی جاری شدن لوگوس در هستی که توسط ساحات مادرمائیک تعیین می‌یابد و خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی- فردی هفت‌گانه را ظرفیت‌های گشوده‌ هستی برای تحقق امکانات وجودی هستند و بنابر نظریهٔ تناروح که برآیندی اسپینوزایی-هگلی- هایدگری- فوکویی است. می‌توان گفت امکانات وجودی ساحت مشکک روح هستی (کلمه-هستی) و ظرفیت‌های موجودی، ساحت مشکک موجودیت جهان هستند که کلمه-پدیدارها را متعین می‌سازند. به عنوان مثال امکانات وجودی زمانی هستی در اقالیم گوناگون زمین و پدیدارها ساحات گوناگون زمانشی بنابر ویژگی‌های مکانشی آنها را متبلور می‌سازد.

پاسخ به چند ابهام در نظریهٔ چامسکی

* مهم‌ترین مؤلفهٔ دیدگاه چامسکی دربارهٔ ضمنی بودن دانش زبان برهان فقر محرک نام دارد. چامسکی از برهان فقر محرک برای تصدیق این نکته بهره برد که ابزار فراگیری زبان ذاتی امری لازم برای تبیین اکتساب زبان است. چامسکی معتقد است که فراتر از مکانیسم پردازش خارجی، مکانیسم ذاتی قرار دارد که با وجود محرک مناسب فعال می‌شود و ایده‌ها و اصول ضمنی آن شکل دانش اکتسابی را مشخص می‌کنند. صورت‌بندی این استدلال این‌گونه است: (الف) ورودی کودک در یادگیری زبان برای توضیح خروجی او که به مکانیسم یادگیری وابسته است کافی نیست. (ب) با این حال کودک توانش زبانی را به نظر به راحتی کسب می‌کند. (ج) در نتیجه نوعی ساختار ذاتی یا همان ابزار فراگیری زبان می‌بایست وجود داشته باشد. به عبارتی اگر ما ورودی و خروجی سیستم شناختی را مشاهده کنیم و اگر ورودی به تنهایی تبیینی برای خروجی باشد در این صورت سیستم شناختی نیازمند دربرداشتن ساختاری ذاتی است که به‌قدر کافی برای تبیین تفاوت‌های میان ورودی و خروجی کافی و کامل باشد. (Chomsky, 1956 : 16)

در برهان فقر محرک مشخص شد که ورودی نمی‌تواند خروجی را توضیح دهد بنابراین برخی ساختارهای ذاتی وجود دارند و این ساختارها ورودی را به خروجی بدل می‌کنند. برهان فقر محرک چامسکی اجازه می‌دهد تا کودک قواعد دستور زبان را از داده‌های زبانی ناکافی استنتاج کرده و به لحاظ زبانی به سخن‌گوی دارای توانش زبانی بدل شود. او معتقد است که بسیاری از ابعاد توانش زبانی سخن‌گوی بزرگ‌سال را نمی‌توان براساس ورودی اولیه زبانی قابل دسترس برای کودک هنگامی که زبان را کسب می‌کند توضیح داد. لذا چامسکی نتیجه گرفت که این ابعاد را هرگز نمی‌توان آموخت بلکه باید به صورت ضمنی در اختیار فرد قرار داشته باشند. به بیان دقیق برهان فقر محرک مدعی است که داده‌های زبانی در اختیار کودک در تبیین دقت و سرعت یادگیری زبان و پیچیدگی زبان آموخته شده از سوی او ناکافی است. چامسکی با تاکید بر اینکه برهان فقر محرک برهانی استنتاجی نیست که بتوان با استدلال پیشینی آن را رد کرد بلکه آن را با حمایت از سوی شواهد تجربی فراوان بهتر می‌توان فهمید؛ به نقدهای فلسفی وارد بر این برهان شواهد تجربی برای قضاوت درباره تفسیر جملات و داده‌های زبان کاملاً مناسب هستند. (چامسکی، ۱۹۹۴: ۲۳)

در پاسخ به برهان فقر محرک چامسکی باید گفت که چامسکی کودک را موجودی می‌پندارد که درون خلاء است در حالی که کودک برآیند و کنش انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه است و لذا این مؤلفه را نمی‌توان شرط کافی برای ذاتی دانستن امر یادگیری زبان در کودک دانست زیرا تمام آنچه که برای آموختن زبان لازم است در انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه موجود است که در اصطلاح به آنها ظرفیت موجودی زبان گفته می‌شود و کودک حین تولد با نرم‌افزار وجودی درک و دریافت و تولید صدا و امواج صوتی به دنیا می‌آید. یعنی در سیستم وجودی‌اش این نرم‌افزار تعبیه شده و دو مرحله جنینی را پشت سر می‌گذارد:

- ۱- جنینی مادر، مرحله‌ای که کودک درون رحم مادر به سر می‌برد (مادری فردی)
- ۲- جنینی مادرمائیک (مادری جمعی) و کودک درون هفت خودآگاه و ناخودآگاه جمعی-فردی زاده می‌شود که یکی از آنها خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی زبانی است که علاوه بر داده‌های حسی، محرک تولید آواها و درک و دریافت صداها

و امواج صوتی است. با توجه به اینکه در زبان‌شناسی فراساختارگرا در لحظه تولد و حتی مدت‌ها پس از آن نیز انسان یک جاندارِ نارسِ درونمند است برعکس حیوانات که حین تولد مستقل‌اند. اما انسان از دو لحاظ جسمی و درونی نیازمند به دنیا می‌آید. از لحاظ جسمی باید حتماً توسط پدر و مادر رسیدگی شود و از لحاظ درونی نیز توسط خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی باید به زبان مجهز شود لذا جنس درون انسان از کلمات و حواسش نیز کلمه‌محور است. بنابراین کودک در این مرحله به طور کامل یک تابع‌شناسا است و با بالاتر رفتن سن می‌تواند با فراروی از ساختارهای سنتی از تابع‌شناسا بودن فراروی کند.

در ابتدا کودک به انواع واژه‌ها، هم‌خوان‌ها، واج‌ها، تکواژه‌ها از طریق صداهای اولیه‌ای که از دهان، حنجره و بینی خارج می‌شود؛ جوهره معنایی و حرکتی را نمود می‌بخشد در اصطلاح مرحله (معنایی-آوایی-حرکتی) زبان‌آموزی در کودک است و این ساحت‌ها، اصلی‌ترین ساحت‌هایی از کلمه است که زبان کودک را می‌سازد و تا سن بیولوژیک کودک (۳-۴ سالگی با توجه به تفاوت‌های جنسی از لحاظ تولید و درک آواها و صداها) امتداد می‌یابد و در برخی زبان‌ها (قبایل سرخ‌پوست‌ها و زبان برخی مردمان ترکیه) که با صوت زدن و تقلید از صدای حیوانات با هم‌دیگر ارتباط برقرار می‌کنند. می‌توان گفت زبان آنها (جوهری-آوایی) است. بنابراین یک کودک تمام مراحل ساخت و تولید یک آوا را تا به واژه برسد؛ طی می‌کند و واژه اولین نمود آوایی معناداری است که کودک بر زبان می‌راند و از آن پس کودک طبق دستور زبان نانوشته‌ای با دیگران ارتباط برقرار می‌کند. کودک در این حین هنوز از ساختار دستور زبان و خصوصاً ساختار نحوی زبان آگاه نیست. اما ابزار درک آن را در نرم‌افزار وجودی‌اش دارد. لذا می‌تواند به ظرفیت موجودی زبان هستی و تحقق ببخشد. بنابراین می‌توان گفت مرحله ارتباط تک کلمه‌ای کودک با جهان اطراف یک امر همگانی و جهانی است. زیرا در تمام زبان‌ها، تمام گویشوران در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت این مرحله را از سرگذرانده‌اند. تمام کودکان در تمام جهان با توجه به مکان و زمان و خودآگاه جمعی زبانی محیط بر مرحله تولید واژه و هم‌خوان‌ها و... را با توجه به زبان مادری خود پیش از مرحله تولید واژه معنادار از سر گذرانده‌اند و برای ایجاد ارتباط تک کلمه‌ای با جهان اطراف نیاز به دستور زبان از پیش تعریف شده‌ای ندارد. زیرا این نوع ارتباط

یک امر ذاتی و پیشینی است. در واقع کودک در این مرحله از یک دستور زبان نقطه‌وار و پیشینی تبعیت می‌کند که در آن واژگان در یک زنجیره گفتار کنار هم قرار نمی‌گیرند بلکه با توجه به پیام هر کلمه-پدیدار در جایگاه خاص خود به صورت نقطه‌ای و پراکنده قرار می‌گیرد. دستور زبان نقطه‌ای از احساس و ادراک حسی-هندسی کودک تبعیت می‌کند. مثلاً به جای (آتش انگشتم را می‌سوزاند) تنها با اشاره به آتش و بیان (اوف) پیام را منتقل می‌کند. بنابراین با فراگیری دستور زبان و زبان‌آموزی، کودک برای ارتباط از ساحت‌های (معنایی-گفتاری- نوشتاری) بهره می‌گیرد.

* چامسکی نیازمند تشریح این مسأله است که چگونه مغز محدود فیزیکی قادر به ایجاد خروجی‌های نامحدود است. اینکه کدام یک از خصوصیات قوه زبان منجر به ایجاد خروجی‌های می‌شود که بالقوه و به نحو ضمنی نامحدودند؟ در واقع برهان فقر محرک نیازمند آن است تا به شیوه‌های غیرمبهم و واضح تعریف شود. تدوین دقیق این برهان می‌تواند راهنمای ارزشمندی برای کار پژوهشی باشد. به عقیده کاتز (Katz, 1996: 279) اگر زبان همان‌گونه که چامسکی ادعا کرده یک اندام زیستی باشد در این صورت باید محدود باشد و اگر به عقیده چامسکی (Chomsky, 2010:304) زبان یک عین انتزاعی باشد در این صورت ماهیت ارتباط میان زبان و مغز نیازمند توضیح بیشتر است. (همان، ۱۹۷۷: ۲۷)

وقتی مرکز شعوری تمام حواس پنج‌گانه توسط مقولات پیشین ذاتی تعیین می‌شود؛ کودک نیازی به یادگیری و آموزش تمام مقولات زبانی و تمام کلمات و داده‌های فراوان ندارد تا جملات فراوان تولید کند. هر درکی از طرف کودک با توجه به حواس کلمه‌محور او تبدیل به هزارها جمله می‌شود. تصور کنید که در یک درک حواس پنج‌گانه دخیل باشد؛ در آن صورت آن درک را باید به توان پنج رساند. فرایندهای جانشینی، جایگزینی، جابه‌جایی، حذف، اضافه و... را نیز اگر به این توان اضافه کنید؛ توانش تولید جملات در کودک تحت مقولات پیشین ذاتی مانند (بو، جنس، کمیت، کیفیت، امتداد، رنگ و...) خود به خود می‌تواند جملات نامحدودی تحت آن ابعاد ثابت و متغییر حقیقت عمیق خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی

هفت‌گانه تولید کند. زیرا این مقولات امکانات وجودی هستند که ظرفیت موجودی کودک را نمود می‌بخشند.

* مثال‌های چامسکی به واقع حامی این ادعا نیستند که کودک می‌داند چگونه ساختارهای خاص را بدون آموزش و شواهد مرتبط تفسیر کند برای مثال چامسکی عقیده دارد که (همان، ۱۹۸۵: ۹) کودک بسیاری از جملات را از راه قیاس و شباهت برقرار کردن میان آنها و نمونه‌های قبلی درک می‌کند اما نکته این است که هیچ تشابه و قیاس مرتبطی میان بسیاری از نمونه‌هایی که کودک پیشتر با آن مواجه شده با موارد جدید وجود ندارد و به عبارتی این تشابه را نمی‌توان به شکل صریح یا ضمنی در ورودی زبانی کودک پیدا کرد.

با توجه به آنکه دنیای درونی شامل ذهن، انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی - فردی هفت‌گانه، سیستم شعوری حواس پنج‌گانه و جنس جهان درونی، همه و همه از جنس زبان کلمه‌محور است. بنابراین لازم نیست که حتماً کودک تمام کلمات و جملات را تجربه کند. بلکه تفاوت مقولات جوهری کلمات در ذهن کودک پیشاپیش موجود است. کودک در مواجهه با رنگ‌ها جوهره گفتاری آنها را که حاصل قرارداد و با توجه به خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی فردی زبانی منحصر به مکان و زمان او می‌باشد از اجتماع درک و دریافت می‌کند اما جوهره معنای کلمات و مقولات پیشینی رنگ‌ها جزء امکانات وجودی او می‌باشد. کودک جوهره معنایی رنگ‌ها را در ذهن به صورت مقولات پیشینی دارد و در مواجهه با رنگ‌ها، مزه‌ها، بوها و یا کیفیت و اندازه چیزها معنای آنها را دریافت می‌کند. اما برای کسب جوهره گفتاری و نوشتاری آنها نیازمند آموختن است. لذا به همین دلیل است که زبان‌شناسی فراساختارگرا تعریف کلمه را از جوهره معنایی آغاز می‌کند. برخلاف سوسور که از دال یا صورت صوتی آغاز می‌کند و بعد به تصویر ذهنی می‌رسد. در زبان‌شناسی فراساختارگرا کودک از جوهره معنایی آغاز می‌کند بعد به جوهره صوتی و نوشتاری می‌رسد. کودک در مواجهه با مزه‌ها پیش از آموزش نسبت به درک مزه‌ها، تفاوت مزه‌ها را درک کرده است. چرا که درک مزه‌ها و دریافت جوهره معنایی آنها پیشاپیش توسط قسمت‌های مختلف زبان که جزء امکانات وجودی او هستند احساس می‌شود. درک و دریافت واژه‌ها و هم‌خوان‌ها نیز همین‌طور است. مجرای دستگاه تنفسی پیشاپیش دارای

ظرفیت وجودی تولید واژه‌ها، هم‌خوان‌ها، واج‌ها، تک‌واژه‌ها، کلمه و در نهایت جمله است اما نه جمله‌ای که تابع دستور زبان نحوی و صرفی باشد. زیرا کودک دستور زبان صرفی و نحوی را از طریق آموزش و احاطه فراسوژه درک می‌کند که ناشی از تشابه و تفاوت و قیاس کلمه-پدیدارها است.

لذا دستگاه شعوری حواس پنج‌گانه دارای دو ذخیره‌گاه است که با هم در دیالکتیک همواره‌اند: ۱- لایه متعین زبان، ۲- نهان‌گاه زبانی، هر چیزی در نهان‌گاه تعریف شده باشد دارای جوهره معنایی است و ساحت مشترک بین نهان‌گاه و خودآگاه آن است که در هر دوی آنها جوهره معنایی عینیت یافته اما در نهان‌گاه جوهره گفتاری و نوشتاری بسیاری از کلمه-پدیدارها عینیت نیافته است. پس زبان تک کلمه‌ای در کودک (واژه‌های) و جملات پدیداری (شعر پدیدار) که به عنوان جهانی‌های زبان معرفی شده‌اند حاصل قیاس و تشابه یا استدلال نیستند. زیرا این کارکردهای زبان جزء مقولات پسینی زبان و ظرفیت وجودی نمود یافته در زبان هستند. لذا می‌توان گفت زبان تک کلمه‌ای (واژه‌های) در کودک تنها می‌تواند انعکاس دهنده عواطف و احساسات کودک (پدیدارهای متعین) باشد و نمی‌تواند باورها را انتقال دهد. پدیدارهای متعین شامل مقوله‌های تعین یافته: اعمال، اشیاء و رخدادهای متعین و زبان پدیداری است. زیرا زبان کودک هنوز به مرحله‌ی تجربه وارد نشده است لذا تفاوت واژه‌ها و ژانر شعر پدیدار با زبان بلوغ یافته در آن است که:

۱- ساحت تجربه: زبان کامل دارای ساحت تجربه فراوان و ساحت مقوله‌های اندیشه‌ورزانه و موشکافانه درباره عقاید، باورها، تاریخ، علوم مختلف و جهان بیرون و درونی است.

۲- مقولات موشکافانه زبان: ما به تدریج کودکان را وارد سه مرحله می‌کنیم که آنها را تابع‌شناسا کنیم. الف- شناخت و واقعیت یک انسان کاملاً در زبان اتفاق خواهد افتاد. یعنی در خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه جهان سوژه تابع شناسا و واقعیت خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه تعیین خواهد شد. ب- سوژه تابع شناسا و واقعیت کاملاً در ساخت سنت و خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه اندیشگانی، اتفاق می‌افتد. ج- تمام ساحت

جمعی فردی نژادی، روانی، جنسیتی و... بستاره‌ها و گشایش‌های تابع شناسا و واقعیت را مشخص و متعین می‌کند.

بنابراین موجودیت حداکثر جامعه انسانی کاملاً پیشینی، درون ساختاری و تعریف شده است و واژانه و واژانه‌اندیشی بازگشتی آوانگارد به ساحت‌های ناتابع وجود انسانی، برای شدنی فراساختارگرایانه در خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه است. لذا واژانه یکی از عواملی است که انسان تابع شناسای سنت زبانی نباشد.

* نگرش چامسکی درباره اینکه ورودی برای تبیین خروجی کافی نیست به نظر دارای این پیش فرض است که ما به داده‌های ورودی و خروجی دسترسی کامل داریم. اما به نظر این‌گونه نیست زیرا یادگیری زبان تحت شرایط تجربی مدونی صورت نمی‌گیرد. عوامل بیرونی به تنهایی نمی‌تواند تبیینی برای زبان باشد و برخی از مکانیسم‌های درونی هنگامی که به نحو مناسب تحریک شوند وارد عمل خواهند شد. بدون شک در سطح کلی این درست است که هر چیزی را که نتوان از طریق فاکتورهای محیطی توضیح داد بخشی از موهبت زیست‌شناختی ما می‌باشد. اما دقیقاً منظور او از موهبت زیست‌شناختی چیست و کدام مکانیسم‌ها تبیینی برای ذاتی بودن دانش ما به شمار می‌آیند؟ آیا ساختارهای منحصر به فردی درون مغز منجر به این امر می‌شوند؟ این ساختارها در کجای مغز قرار دارند؟

به جرئت می‌توان گفت که حواس پنج‌گانه‌ی انسان نیز کلمه‌محور و درک‌پدیدارها بدون کلمه ممکن نمی‌باشد زیرا انسان با یک شیء فی‌نفسه روبه‌رو نیست و پدیدار را نمی‌توان شیء فی‌نفسه تعریف کرد بلکه ذهن و حواس پنج‌گانه‌ی کلمه‌محور با «کلمه-پدیدارها» روبه‌رو است. هیچ پدیداری، بدون حضور کلمات موجودیت نخواهد یافت زیرا ذهن در بدو مواجهه با یک چیز، انطباع یا تأثری گنگ، نامفهوم و بدون صورت دریافت خواهد کرد و این یعنی توده‌ای بی‌شکل؛ اما شعور کلمه‌محور که فطری انسان است این انطباع یا تأثر را که به کمک اعضا و جوارح حواس پنج‌گانه دریافت می‌شود بر اساس مؤلفه‌های پیشینی ذهن که از جنس کلمه‌اند؛ از لحاظ جنس، شکل، رنگ، امتداد، ماده، کمیت، کیفیت و... مقوله‌بندی یا درک مشاهده‌ای خواهد کرد. ذهن این مقولات را تجزیه و تحلیل و ترکیب و به تأثر و تصور دست خواهد یافت. مثلاً درک و دیدن یک چیز از نگاه مکتب اصالت کلمه، حاصل هم‌افزایی، عضو بینایی

در سر، مرکز بینایی در مغز و شعور بینایی در ذهن است و هرگاه یکی از این سه مختل شود دیدن و درک چیزها دچار نقص و نارسایی می‌شود و درک تمایزاتی و تشخیصی نخواهد شد. پس درک توسط حواس پنج‌گانه کاملاً کلمه‌محور و حاصل هم‌افزایی عضو، قوه و مرکز آن اندام در مغز و شعور کلمه‌محور در ذهن که از جنس کلمه است؛ می‌باشد. (آذریچک و همکاران، ۱۳۹۶: ج ۱: ۱۹۸)

بنابراین در مورد زبان نیز می‌توان گفت درک و تولید آواها و دریافت مقوله‌های زبان حاصل هم‌افزایی عضو تولید صداها یعنی دستگاه تنفسی است که محل قرارگیری این ارگان‌ها سر و قفسه‌ی سینه می‌باشد. مرکز زبان آموزی در مغز و شعور درک زبانی در درون‌گاه آدمی است. پس درک زبان حاصل هم‌افزایی، عضو تولید صدا (دهان، حنجره، بینی و جهاز صوتی)، قوه و مرکز آن در مغز و مرکز شعوری زبان در خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه یا نهان‌گاه می‌باشد.

* این ادعا که کودک ورودی کافی برای توضیح توانش زبانی دریافت نمی‌کند مورد تایید بسیاری از فیلسوفان، زبان‌شناسان و روان‌شناسان شناختی از جمله کاتل (cattel, 2005) و ولایتفووت (Lightfoot, 2006) گرفته است. اما برخی مانند فاکنر (Faulkner, 2003) معتقدند که میزان ورودی کودک محدود نیست و در واقع او به طور میانگین روزانه مابین پنج تا هفت هزار جمله یا حدود پنج تا هفت میلیون جمله تا چهار سالگی می‌شنود، در مقابل برخی مانند (tomasello, 2000: 246) عقیده دارد که ملاک ارائه آمار کمی و زمانی برای اندازه‌گیری محدودیت‌های کنش زبانی کودک مناسب نیست بلکه در عوض باید فرض را بر این قرار داد که هیچ راهی وجود ندارد که براساس آن کودک بتواند از موارد انضمامی اقدام به انتزاع زبانی کند که مناسب توانش زبانی بزرگسالان است.

با توجه به آنکه کودک در میان انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه با رویکردی فراسوژه‌نگرانه متولد می‌شود و امکانات وجودی کودک به گونه‌ای شکل گرفته است که جنس ذهن و روان‌گاه و نهان‌گاه انسان از مقولات پیشین ذاتی کلمه-پدیدارها است؛ می‌توان گفت که کودک درون بی‌نهایت کلمه متولد می‌شود و از لحاظ تولید و درک و دریافت کلمات یک تابع‌شناسا محسوب می‌شود. مگر آنکه از ساختارهای متنوع زبان فراروی کند و با بازگشتی آوانگارد به مقولات

پیشین ذاتی کلمات و خزانه ژنتیکی آنها کلمات، کلیدواژه و اصطلاحات نوینی خلق و کشف کند. در واقع امکانات وجودی که در کودک وجود دارد این فرصت را به کودک در جهان چهاربعدی با انواع خواگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه می‌دهد که این امکانات را به ظرفیت‌های موجودی تبدیل کند. لذا مقولات پیشینی و انواع جوهره‌های کلمات امکانات وجودی زبان و انواع ساختارهای دستور زبان (نحو و صرف) واج‌شناسی، آواشناسی، نشانه‌شناسی و... ظرفیت‌های موجودی زبان هستند. آنچه که از امکانات وجودی در جهان هستی جاری می‌شود ذاتی زبان بوده و جهانی‌های زبان را شکل می‌دهد. به عنوان مثال کلمه-پدیدارها و اسماء و افعال که نمود پدیدارها هستند؛ بنیان‌روایت‌های تمام زبان‌ها را شکل می‌دهند و در واقع هر زبانی که شکل می‌گیرد از دو مرحله‌ی واژانه‌محورانه و پدیدارمدارانه گذر می‌کند تا به مرحله‌ی دستور زبان و جملاتی با ساختار نحوی برسد. نکته قابل توجه آن است که چامسکی و گریمبرگ و دیگران، جهانی‌های زبان را از مرحله‌ی سوم زبان‌آموزی کودک اقتباس کرده‌اند یعنی مرحله‌ای که دستور زبان را از اطرافیان کسب می‌کند و تحت تأثیر مستقیم انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه است لذا دستور زبان علمی اکتسابی است و نمی‌تواند بنیان‌روایت زبان‌های دنیا قرار گیرد و ذاتی زبان باشد.

پاسخ به چند ابهام در نظریه‌ی داوری دوفصل‌نامه‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه

خوارزمی

نظریه‌ی داوران: مولف محترم اینکه یکی از مراحل زبان‌آموزی کودک را مبنای یکی از دو اصل خود یعنی واژانه قرار داده است نمی‌تواند صحیح باشد زیرا این مساله در بزرگ‌سالی نیز همیشه تکرار می‌شود و فقط انسان یکی از مهم‌ترین بخش‌های ژرف ساخت را برای انتقال کل آن ژرف ساخت بر زبان می‌راند. این مرحله دلیل نبود ژرف ساخت و ساختارهای ژرف ساختی که اساس همان ساختارهای نظریه‌ی دوم وی بر مبنای شعر پدیدار است. این موضوع نیز با تفاوت در عنوان موضوع تازه‌ای نیست و اوزنر و بعد کاسیرر متوجه این مساله بودند و آن را یکی از مراحل شکل‌گیری زبان می‌دانستند که نویسنده محترم می‌تواند برای تکمیل بحث خود به آثار آنها از جمله زبان و اسطوره کاسیرر مراجعه نماید. برخی از اصول

دستور جهانی که ذاتی بشر است و چامسکی بدان پی‌برده است و نویسنده منکر آن است بحث مسند و مسندالیه و مخصوصاً رابطه است. این رابطه اصول اولیه‌ی نحو زبان و امری ذاتی و در همه‌ی زبان‌ها موجود است و بدون آن هیچ ساختار نحوی نمی‌تواند شکل بگیرد. بهتر است نویسنده‌ی محترم مجدد با نگاهی عمیق‌تر دیدگاه‌های چامسکی را درک نماید همان‌طور که برای شناخت واژه و نحو بد نیست به تاریخ پیدایش زبان نیز نظری انداخته شود چون بعضی از مطالب چنین به ذهن خواننده می‌نمایند که نویسنده از صرف و نحو و اجزای آن درک دقیقی ندارد. از جمله موارد دیگر ذاتی و جهانی زبان بحث صفت در جایگاه نحو است که پیوستگی آن با موصوف نیاز به همان رابطه‌ای دارد که جمله بدان نیازمند است. برخلاف نظر نویسنده‌ی نحو ذاتی زبان و بخش زبانی زبان است و واژگان بر خلاف ادعای وی بحثی فرعی و عرضی و قراردادی است. دلایل وی در اثبات خلاف این مورد نمی‌تواند قانع‌کننده باشد همچنین دلایلی که از صفحه ۸ در رد دیدگاه چامسکی مطرح می‌کند. اینکه محوریت به اسم و فعل می‌دهند بر اساس همان روند زبان‌آموزی کودک قابل رد است چون در روند زبان‌آموزی کودک صفت نحوی مقدم بر فعل است. نویسنده‌ی محترم را به مطالعه‌ی چند کتاب دستور سنتی دعوت می‌کنم که در آن مقوله صرف را از نحو کامل مجزا بررسی کرده باشند. رابطه خود افزا و هم افزا مربوط به دوره اولیه‌ی زبان‌آموزی کودک است که بعد از کامل شدن روند زبان‌آموزی نحو ذاتی جای آن را می‌گیرد هرچند این مرحله نیز نمود روساختی ناقصی از نحو و ژرف ساخت است و خود افزا و هم افزا نیست. در عین حال مطالب نویسنده قابل تامل است اما نه در جایگاه نظریه و مکتب و رد دیدگاه چامسکی بلکه وی می‌تواند با طرح واژانه و زبان‌پدیداری (البته دومی قبلاً دیگران گفته‌اند همین‌طور که در فوق اشاره شد) به عنوان دو مورد قابل تامل (البته اگر بتواند اثبات نماید) از روند دستور جهانی نظر خود را با تغییر رویه‌ی مجدد به نگارش در آورد.

پاسخ محقق: تکرار یک یا چند مرحله از دوران زبان‌آموزی کودک در بزرگسالی یکی از شاخصه‌های زبان است زیرا همان‌طور که انسان دارای ناخودآگاه و خودآگاه است زبان نیز کشف بشر است و از این خصیصه مبری نیست. پس آنگاه که زبان پدیده‌ای ست دارای خودآگاه و ناخودآگاه جمعی-فردی، بنا بر ضرورت در زمان‌ها و مکان‌های بخصوصی مراحل از زبان‌آموزی کودک-که می‌تواند هر مرحله‌ای باشد- یادآوری شود و البته این مراحل می‌تواند اگر با نگرگاه چامسکی نیز نگریسته شود؛ جزء ژرف ساخت زبان باشد.

جهانی‌های زبان در مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا

به‌عنوان مثال فرض کنید فردی بی‌آنکه پیشتر آمادگی آن را کسب کرده باشد؛ وارد کشوری دیگر شود بدون آنکه با زبان آن مردمان آشنا باشد. این فرد ناخودآگاه تمام مراحل زبان‌آموزی کودک را برای ایجاد ارتباط سپری خواهد کرد. در نخستین مرحله با ایما و اشاره (جوهره حرکتی برای انتقال جوهره معنایی)، سپس تک‌کلمه‌ها، پس از گذر از این مرحله وارد جملات کوتاه پدیداری و در نهایت جمله‌بندی اما نه با نحو سالم بلکه با محتویات ژرف ساختی که هنوز به رو ساخت تبدیل نشده است.

پس نحو ضرورتاً برای ایجاد ارتباط، عنصری مطلق نیست بلکه زبان‌شناسی چامسکی به «نحو» اصالت داده زیرا چامسکی هم ژرف ساخت را مرحله‌ای از مراحل زبان‌آموزی نمی‌داند. بلکه جمله سالم تابع نحو زبان را بعد از مرحله پدیداری در نظر می‌گیرد که خطای مشخص چامسکی در اصالت دادن به نحو برای رسیدن به روساخت است.

و بر این مبنا نحو اتفاقاً محدود کننده است تا عدم انسجام و پریشانی ژرف ساخت در یک ساختار و سیستم مشخص و معین زوده شود.

نکته دیگر اینکه زبان‌شناسی علمی ست که در آن هر گزاره (و طبیعتاً نظریه) می‌تواند گزاره‌های پیشین (نظریه‌های پیشین) را با چالش مواجه سازد و سیر تکوینی را طی می‌کند. اعتقاد راسخ داشتن به یک گزاره (سیستم خاص) مانند نظریه‌های چامسکی که ممکن است هر آن با نظریه‌های دیگر یا شاکله تکامل یافته‌تری جای‌گزین شود نشأت گرفته از دو خطا است:

- مطلق دانستن نظریه‌های چامسکی (تفکر اعتقادی)

- تمام حقیقت زبان پنداشتن نظریه‌های چامسکی (نوعی داعشیسم در علوم انسانی)

این در حالی است که زبان‌شناسی در حوزه علوم انسانی قرار دارد و همواره بین پارادایم‌ها و نظریه‌ها گفت‌گو برقرار است لذا با پیش فرض حقیقت مطلق‌پنداری چامسکی به سراغ نظریه‌های جدید رفتن خطایی است که مطلق‌گرایان (به‌ویژه در این مورد) مرتکب شده‌اند. ضمن اینکه داوران مقاله به زعم خویش ژانرهای «واژانه» و «شعر پدیدار» را پیشتر درک کرده‌اند که رابطه خودافزا-هم‌افزایانه را در مورد مراحل زبان‌آموزی کودک و نحوه ارتباط می‌پذیرند اما مصرانه به دلیل پیش فرض چامسکیایی بودن اذعان م‌کنند که نحو ذاتی زبان است که مکتب فراساختارگرایی آن را در پارادایم منجمس و مستدل خود که کتب بسیار در مورد آن منتشر شده نقض کرده است و علاوه بر مباحث نظری و تئوریک، به‌عنوان جنبش‌های ادبی، به گونه‌ای کاملاً پراگماتیک، رد نظریه‌های چامسکی را در مورد ذاتی بودن نحو، اثبات کرده و تولید محتواهای فراوانی کرده‌اند.

نکته آخر اینکه داور و داوران گرامی با پیش فرض چامسکی و ذاتی بودن نحو به سراغ این نوشتار آمده‌اند. در حالی که می‌بایست در مرحله ابتدایی مواجهه آکادمیک (که به هیچ‌وجه در نگاه آنها یافت نمی‌شود) فراتر از پیش فرض‌ها به سراغ ایده‌ها و نظریه‌های نوین رفت. در غیر این صورت حقیقت محدود به محدوده آن پیش فرض خواهد شد. در زبان‌شناسی ما با نظریه‌های فراوانی در مورد زبان و مراحل زبان آموزی کودک مواجه هستیم و حقیقت برآیند تمامی آن نظریه‌ها است نه فقط یک نظریه خاص. همان‌طور که پیرس تعریف دال و مدلولی واژگان را از دو وجه بودن به سه وجه تغییر داد نظریه‌های چامسکی نیز از این قاعده مستثنی نیست. به هر روی: (چون غرض آمد هنر پوشیده شد)

۳- نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان گفت چامسکی و دیگر زبان‌شناسانی که سعی در بیان جهانی‌هایی برای زبان‌های مختلف دارند؛ ابتدا بعد مکانی و زمانی و انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه‌ای که بر فرد حاکم است را نادیده گرفته‌اند و در قدم بعدی به یک امر نسبی و قراردادی اصالت دادند، یعنی بنیان‌روایت‌زدایی، برای ایجاد بنیان‌روایت که امری ناشدنی است. در واقع مثل این است که به یک چیز که مدام تغییر ماهیت می‌دهد اصالت دهیم و آن را بنیان امری به حساب آوریم؛ چیزی که سیال و غیرثابت است چگونه می‌تواند بنیان زبان به حساب آید؟ این در حالی است که مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا با توجه به مولفه حقیقت عمیق، زبان را یک حقیقت عمیق می‌داند که دارای ابعاد ثابت و بی‌نهایت بعد متغیر است که با حفظ و همراهی همواره آن ابعاد ثابت در ساختارها، زبان‌ها و مکان‌های مختلف موجودیت می‌یابد. نکته دیگر آنکه ساحت‌های مختلف زبان از یک‌دیگر مستقل و جدا نیستند بلکه رابطه‌ای خودافزایانه در عین و حین هم‌افزایی و هم‌افزایی در عین و حین خودافزای دارند و لذا نهان‌گاه درونی انسان نیز از این امر مبری نیست و ساحت‌های مختلف نهان‌گاه انسان از هم مستقل نیستند بلکه رابطه‌ای هم‌افزایانه دارند و جنس آن از کلمه-پدیدارها است. لذا این زبان‌شناسان ویژگی‌های زبان را با

ذاتی‌های زبان خلط کرده‌اند و به جای بیان ساحات ذاتی زبان از ویژگی‌های زبان به عنوان جهانی‌های زبان یاد کرده‌اند.

دیگر اینکه عامل درک و تولید جملات متعدد در کودک را، ذاتی می‌دانند این در حالی است که تبیین درستی از ذاتی ارائه نداده‌اند! در واقع کودک با نرم افزار وجودی (امکانات وجودی) درک و تولید زبان به دنیا می‌آید. یکی از این امکانات این است که جنس ذهن کودک از کلمه-پدیدارها و مقولات پیشین ذاتی است که سبب شده حواس پنج‌گانه نیز از این مقولات پیشین ذاتی تبعیت کند و دارای حواس کلمه‌محور شود. بدین ترتیب که اندام تولید صدا را دستگاه تنفسی تشکیل دهد؛ مرکز عصبی درک و دریافت این صداها در مغز قرار دارد و در نهایت انسان به طور ذاتی دارای شعور درک و تولید و دریافت زبان است که به آن شعور کلمه محور درک زبان گفته می‌شود. این درحالی است که چامسکی و دیگر زبان‌شناسان درک درستی از نحوه دریافت و درک کلمه-پدیدارها ارائه نکرده‌اند. بنابراین مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا در جهت اثبات و تبیین جهانی‌های زبان اقدام به خلق دو ژانر زبانی به نام واژانه و شعر پدیدار کرده است که با فراوی از قواعد دستور زبان و قواعد هم‌نشینی-جانشینی مراحل تکوین و شکل‌گیری زبان را تشریح می‌کند.

کتاب‌شناسی

کتاب‌ها

۱. آذرپیک، آرش؛ اهورا، هنگامه؛ مسیح، نیلوفر (۱۳۹۶)، *چشم‌های یلدا و کلمه کلید جهان هولوگرافیک*. تهران: روزگار.
۲. گلفام، ارسلان (۱۳۹۷)، *اصول دستور زبان*. تهران: سمت.
۳. مشکوه‌الدینی، مهدی (۱۳۹۷)، *دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندها)*. تهران: سمت.
۴. هاشمی، شب‌نم (۱۴۰۰)، *بانوی واژه‌ها*، کرمانشاه: دیپاچه.
۵. همتی، آریو؛ رشیدی، علی (۱۴۰۰)، *جنبش ادبی ۱۴۰۰ (آنتولوژی فراشعرنویسان مولتی فونیک)*. تهران: مهر و دل.

مقاله‌ها

۱. افشاری، نرجس (۱۳۹۳)، *لزوم کاربست دستور گشتاری (چامسکی) در آموزش دستور زبان فارسی*، نخستین همایش آموزش زبان فارسی، انجمن زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه تربیت مدرس دوره یک. ۵۷ - ۶۸.
۲. بهلولی فسخودی، محسن (۱۳۹۸)، *تحلیل ماهیت زبان ضمنی در فلسفه چامسکی، پژوهش‌های فلسفی*، دوره ۳۱، شماره ۹۲، ۱۰۹ - ۱۲۵.
۳. شیخ سنگ تجن، شهین (۱۳۹۴)، *بررسی دستور زایشی چامسکی و مقایسه آن با مکاتب کینهاگ و پراگ*. دهمین همایش بین‌المللی ترویج زبان و ادب فارسی دانشگاه محقق اردبیلی. انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی ایران. دوره ۱۰. ۲۶۳ - ۲۷۳.

Cattell, R. (2006). *An introduction to mind, consciousness and language*. London: Continuum

Chomsky, N. (1956). *Three Models for the Description of Language*. IRE. *Transactions on Information Theory*.

Chomsky, N. (1976). *Reflections on Language*. New York: Pantheon Books.

Chomsky, N. (1985). *Knowledge of Language: Its Nature, Origin and Use*. In R. Stainton. (Ed.), *Perspectives in the Philosophy of Language*.

Chomsky, N. (1991). Linguistics and adjacent fields: a personal view. In: Kasher, A. (Ed.). The Chomskyan Turn. Cambridge, MA: Blackwell.

Chomsky, N. (2000). New Horizons in the Study of Language and Mind.

Cambridge: Cambridge University Press. Chomsky, N. (1995). The minimalist program. Cambridge: MIT

Chomsky, N. (1988). Language and Problems of Knowledge. Cambridge: MIT Press

Chomsky, N. (1986a). Knowledge of Language. New York: Praeger Publishing.

Katz, J. (2004). Sense, reference, and philosophy. New York: Oxford University

Keil, F. (1990). Constraints on Constraints: Surveying the Epigenetic Press.

Landscape. Cognitive Science, 14(1), pp. 135-168.

Maddison, I. (1984), patterns of spunds, Cambridge, uk: Cambridge university press.

